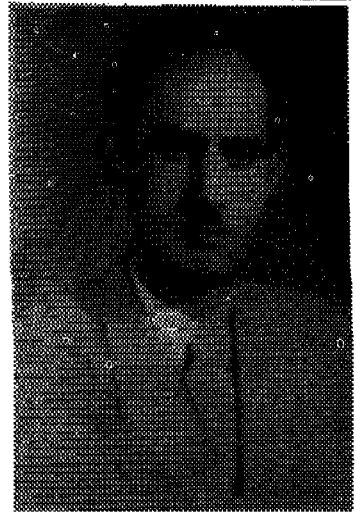


کتاب اردشیر بابکان مخاطراتی از استاد وحید



بنده در این مختصر در صدد معرفی کتاب اردشیر بابکان و شرح بلندی ابیات و رسائی کلام آن بر دنیا مدهام و بحث در آنرا هم ضروری و لازم نمی‌شمارم. زیرا که خود کتاب معرف کیفیت آن است و غور و تدبر در فصاحت بیان و بلاغت معانی مشخص قدر بلند و مقام ارجمند اوست. اما همینقدر به جمال می‌گویم که سخن بسبک‌نظامی گفتن و در اندیشه مجازات با او برآمدن میدانی است که بعد از او در زیر قدم فحول سخن سنجان بعرضه زور آزمایی و مبارزه طلبی مبدل شده و کوس مفاخر، و مناقصه و دعوی برتری و سروری هر یک از زور آزمایان بر دیگری اقطار دیگر سخن راهم بلرزه در آورده بود، بطوریکه هر قدر آواز پهلوانان قوی دست از متقدم و متأخر در اطراف این میدان بگوش می‌رسید طبقه پائین تر را بیشتر مرعوب و بیمناک مینمود تا آن حد که جرأت و جسارت کامل یا سقاقت و بیخبری وافر لازم بود تا باز هم کسی پای دعوی بمیان نهد و برجای پای آن پهلوانان قدرت قدم نهادن داشته باشد. هرگاه در تذکره‌ها و کتب دیگری که بمناسبت ذکری از خمسه نظامی بمیان آمده باشد تفحص کنیم می‌بینیم که مقلدین خمسه از تعداد متعارف معقول تجاوز کرده و با آن حد رسیده

۱- طبع و انتشار منظومه ((سرگذشت اردشیر)) که گوهر شمین از فزایش افکار گنجور معانی، مرحوم مبرور استاد وحید فرید (قدس الله سره) و دستیابی آن یکی از آرزوهای عموم دوستان و مستفید مجالس آن استاد پاک نهاد بحمد الله پس از سالها پس جویی و انتظار بهمت یادگار آن مرد عالی‌قدر و نمودار فضائل ذاتی و اکتسابی آن بزرگوار آقای وحید زاده (نسیم) عملی شد و بمعرض استفاده اهل ذوق و ارباب ادب در آمد و فرصتی مقتدم پیش آمد برای این مقاله.

اسـت کـسـه واقـعـه و اقـسـام " انـسـان از خوی تقلید و نظیره سازی و عدم قوه ابتکار و ابداع اجداد خود تعجب میکند و تقلید از سخـن را شـوئـون دیـگر مادی و معنوی لازم لاینفک ایرانی و بلکه جزئی از ذات و نهاد او می‌شمارد با اینهمه وقتی تعجب انسان بیشتر میشود که می‌بیند از این چند صد شاعر بسا اینکه شرائط تقلید را از هر حیث مراعات کرده اند هیچیک بگردن نظامی هم نرسیده اند و از آنهمه آثار با آن مقدار صرف وقت و تحمل رنج جزیکی دو اثر آنهم در مقامی بسیار نازل از مقام خمسه حقیقی قابل خواندن و لذت بردن نیست . چنانچه آن شاعر صفوی با توجه باین بینونت در بارهٔ خمسهٔ امیر خسرو دهلوی که استادی و مهارت او در تمام اقسام سخن بر احدی پوشیده نیست گفته و نویسان ندین خمسهٔ خسرو را در حاشیهٔ خمسهٔ نظامی بدین وجه لطیف توجیه کرده است :

هر کس که دو خمسه را تمامی گردد در شعر بلند قدر و نامی گردد
در حاشیه جای شعر خسرو زانست تا گرد سر شعر نظامی گردد

با اینحال تنها وحید رامی بینیم که هر چند زمانا " متأخر بر همه سخن سرایان بسبب نظامی است آنهم در عصری که تتبع کلام قدما (غرض از تتبع قدما حفظ فصاحت بیان و استواری سخن و ترکیبات صحیح فارسی است نه تقلید از آنان) متروک و بخصوص نسبت بشخص نظامی بر اثر عدم دقت در فهم معانی باریک و ناآشنائی بشیوه و طریقهٔ او یکنوع عصیان و تمرد ایجاد گردیده بود لکن از حیث رتبه بر همهٔ آنان مقدم است و در میان صدها نفر از فارسان این میدان بچندین مرحله از دیگران پیش افتاده و بر جمیع آنان سابق و فائق آمده است و جا دارد که از زبان او بگوئیم :

و انی وان کنت الاخیر زمانه لآت بالم تستطعه الاوائل

اینکه گفتم تقلید از نظامی و نوشتم که نظیره سازی از خمسهٔ او بچه کیفیت بوده است . غرض این نیست که وحید در مقام تبعیت از صورت کاربر آمده و در مقام جوابگوئی بآن بزرگوار بسرودن این مثنوی مقدم گردیده باشد زیرا هر واضح است که نه آن استاد خمسه سرائی کرده و نه بظاهر و صورت امر شباهتی بین اردشیر نامهٔ او با هیچیک از داستانهای نظامی موجود است و بلکه بالعکس طبع مبتکر و خلاق او ابتکار در موضوع را هم وجهه همت قرار داده و چنین داستانی را (خصوصاً " در قبال افسانه‌های غیر وطنی) بر مبنای مأخذ قدیمی برشتهٔ نظم در آورده است تا هم در موضوعی بکر و تازه سخن گفته وهم داستانی تاریخی از عزت و سرافرازی ایران قدیم را با آنهمه معارف و حکم در حصن حصین شعر از احتمال زوال مصون و محفوظ گردانیده باشد .

پس واضح است که غرض من از این تنظیم سبک و طریقه کلی نظامی در داستان سرائی و فصاحت الفاظ و بلاغت معانی و یکدستی کلام و نازک خیالی و قدرت طبع او در قالب مثنوی است که بطور حتم هیچکس در آن شیوه بر نظامی سابق نبوده و اگر هم بوده است صرفاً "در قالب سخن نبوده نه در حقیقت و واقع آن . و بر ناقد بصیر پوشیده نیست که استاد فرید وحید ما تا چه حد بسبک نظامی و دقائق سخن او آشنا و محیط بوده است که آن ملکه خود بخود کلام او را تا تلو کلام نظامی بالا برده و آنهمه خصوصیات و باریکیها و لطائف و دقائق را بطریزی روشن و آشکار در آن مضمرو مخمر گردانیده است . و حال آنکه نظیره سازان خمسه و آنانکه خواسته اند خمسمای هم در کلیات اشعار خود داشته باشند همه شیوه های تقلید را از ماده و صورت بکار برده اند جز یکدستی و پختگی کلام نظامی را زیرا که طبعاً "ذاتاً" از فصاحت کلام بی بهره بوده و بی جهت بمقابله با چنان شهسواری یک تاز پرداخته اند .

کسانی که بزبان نظامی آشنائی از قدرت طبع و رقت فکر و قریحه خلاق و معنی آفرین و قوت اندیشه و بیان او در تحریک عواطف و توصیف و تجسم احوال و بازی با الفاظ و پختگی و یکدستی کلام و سایر خصوصیات و آفریده های الهامات آسمانی او با آنهمه ترکیبات و تعبیرات لطیف که تا خواطر و عواطف بشری پا بر جاست همچنان نو و تازه و منطبق بر جمیع احوال است اطلاع کامل و دقیق دارند و این اطلاع نیز منحصر به نقادان بصیر و متتبعان خبیر در فنون سخنوری قدماست بخوبی در می یابند که وحید در این منظومه چه کرده است و چه مقدار تحقیق و تتبع در سخن نظامی و بلکه در تمام اشعار متقدمین لازم است تا کسی مانند او بتواند تا این درجه بقرب مقام فصحاء ترقی کند و در عین احتراز از تقلید ظاهری ضابطه سخن صحیح و فصیح و پیروی معنوی از بزرگان را در دست داشته باشد بدان حد که بسیاری از ابیات او با ابیات خوب نظامی برابر و تمیز بین آن دو بر نقاد معتبر مشتبه و متعذر گردد .

بخصوص در مقدمه کتاب آنجا که وصف شب و آبخار و شرح آن خواب شیرین ملکوتی در کار است که برآستی خواننده را از خود بی خبر و بعالی دیگر از خیال و لطافت اندیشه رهسپر میکند . من میتوانم ادعا کرده و ثابت نمایم که جز از شخص نظامی و بعد از او از شخص وحید قدیم و "حدیثاً" در آن شیوه یعنی شیوه توصیفی و خیال انگیز، سخنی با این استواری و یکدستی و احاطه با طراف الفاظ و معانی از شاعری نشنیده ام و اگر شنیده ام جز در چند بیتی معدود و کوتاه بیشتر نبوده است .

وحید، از آن طبقه از شعرا بود که گذشته از طبع و قریحه شاعری و طبیعت و طبیعت شاعرانه پختگی کلام و فصاحت ذاتی را نیز از منبع فیاض با استعداد فطری و بالقوه دارا بود زیرا با اعتقاد صحیح بر من مسلم است که در بعض از گویندگان علاوه بر موهبت الهی

در بخش قوه شعری و نظم سخن، جا افتادگی کلام و فصاحت بیان و پختگی طبع بخشی دیگر و قوه‌ای افزون‌تر است و همان‌طور که استعداد و قابلیت ذاتی شرط خلقت طبیعت شاعری است همچنان استواری کلام و متانت سخن و خلوبیان از سستی و رکاکت، و فصاحت ذاتی نیز قابلیت دیگری استعدادی‌زائد بر آن ودیعه^۱ اولی الهی است که من از قریحه و طبیعت شاعری به کمال اول بالقوه و از فصاحت ذاتی و پختگی طبع به کمال ثانی بالقوه تعبیر کرده‌ام. که هرگاه این دو بخش الهی و هر دو قوه^۲ استعدادی و امکانی در کسی جمع شود و بر اثر ممارست در کار و مداومت در مطالعه آثار فصحاء و انواع اشعاری از قوه بفعل در آید. آنوقت است که شاعر بحد کمال از هنر و گوهر خویش میرسد و شعر او چنان میشود که هر گاه در مقام مزاج و طبیعت و ارتجال و شتابزدگی هم بوده باشد باز متین و استوار و یکدست و جا افتاده جلوه مینماید.

همچنانکه در بعضی از اطفال و جوانان دیده شده است که هر چند در اولین مرحله از مراحل مشق خط و بدایت احوال خوش نویسی قرار دارند معذک یک استحکام و قدرت طبیعی نمایان در دستخط آنان وجود دارد که حاکی از قدرت ذاتی ایشان در آن فن است و هم اینانند که در اندک زمانی از کار و فعالیت بمقام استادی و خوش نویسی ترقی میکنند و چشم‌زیبائی پسندان را بجلوه^۳ زیبائیها و ریزه کاریها و قدرت نمائیهای انگشتان خویش محو لذت و تماشا مینمایند. و هم چنین است نقاش و نوازنده آلتی از آلات موسیقی یا خواننده آن و صاحبان انواع دیگر از صنایع ظریف و ذوقی.

بخلاف آن دسته از شعراء و ارباب هنر که چون از مشرب قسمت سهمی از کمال ثانی ندارند چندانکه از طفلی به پیری برسند و تمام عمر را در مقام فعلیت و ممارست و مزاولت در کار برآیند تا آنجا که از حیث صنعت جامع جمیع کمالات فعلی کار خویش گردند باز هم آثار ناپختگی و خامی در کار آنان ظاهر و در نظراهل فن و نقاد خبیر آشکار و نمودار است و آنقدر غث و سمین و بد و خوب و بلند و پست در آثارشان بچشم میخورد که احياناً " در مظنه^۴ تهمت واقع میشوند و خواننده و شنونده چون نمیتواند آنهمه اختلاف را صاف درازیک طبع و قریحه و فکر و اندیشه بداند و بعلمت اصلی نقض هم پی نبرده است ناچار آن به‌چارگان را بسرقت آثار دیگران و دستبرد به گنجینه افکار گذشتگان متهم و بدنام مینماید و تنها آثار زشت و ناپسند آنان را از خود ایشان بشمارد و بس بعکس شاعر یا هنرمند فصیح و قادر با لذات که هر چند تمام ساخته‌های او نمیتواند با یکدیگر برابر و همسنگ بوده باشد اما توفیر و تفاوت بین آنها به نسبت است و جز این نیست که یکدسته از آثارش به نسبت آثار خوبتر خود او در مرتبه^۵ پائین‌تر قرار گرفته است نه اینکه پاره‌ای از آنها در حد اعلا^۶ فصاحت

و پاره‌های دیگر در حد اسفل رکاکت و سستی قرار گرفته باشد.

بهر حال و حین از آن طبقه از گویندگان بود که کمال اول و کمال ثانی هر دو را بالقوه دارا بود و هر دو قوه را نیز بحد کمال از فعلیت رسانیده بود تا آنجا که اشعار متوسطش هم به نسبت اشعار عالی و بلند خود وی متوسط شمرده میشد نه در مقام قیاس با دیگران.

وحید مردی بود بتعام معنی شاعر و مستغرق در شعر و شاعری و هر چند که برای او مانند چند تن از معاصرین مشهور وی ورود در سیاست و اجتماعات آنهم با اشتغال به شغل نامه نگاری که خود دست مایه مهمی در بازار سیاست و ترقی مادی است آماده‌ترین کارها بودند تا آخر عمر از این هیاهو برکنار ماند و همچنان سرگرم کارهای شعری و ادبی خود با جدیت پشتکاری مالا کلام بود شاید به مدد سیاست و احراز مشاغل اداری میتوانست صاحب شهرت و نام بیشتری گردد.

اما از آنجا که ذاتاً "شاعر و شاعر همیشه بود هیچگاه پای از کلیم قناعت و عزت نفس فراتر ننهاد و با اکتفاء بجزئی عوائدی که فقط کفاف مخارج سالیانه خانواده و تنها شیئی مورد علاقه و یعنی مجله‌اش را آنهم در کمال صرفه‌جویی و چشم‌پوشی از لذات مادی و بلکه محرومیت از بسیاری از ضروریات زندگانی امروزی و عادی امثال او میداد بکار خود سرگرم بود و در واقع نه تنها با استغنائی مادی بلکه با استغنائی معنوی هم از اقربان خویش امتیاز کلی داشت و در تمام عمر با وجود آنهم امکانات سیاسی و دولتی بسهل‌ترین طریق که برای او نیز فراهم بود در این صدد بر نیامد که شهرت خود را با اکتفا به شهرت سیاسی بالا برده همچنانکه شعر دیگران بملاحظه مشاغل سیاسی و دولتی آنان در حیاتشان مشهور خاص و عام شد و بلکه شهرت ادبی ایشان بیشتر مرهون همان شهرت سیاسی‌شان بود نه محض شعر و ادبشان و این از آن جهت بود که وحید بفطرت الهی مفضول‌شعر و عاشق هنر و اندیشه خود بود و میدانست که شهرت تبعی و جبری دوامی ندارد روزی که موجبات ودواعی عصری و سیاسی از بین برود نقاد روزگار خالی از هرگونه نسبت و اضافای شعر مجرد شاعر را مورد لحاظ و حکومت قرار خواهد داد.

انجمن حکیم نظامی او در طهران تنها انجمنی بود که بخلاف اکثر انجمنهای ادبی (با غیر ادبی!!) بدون هیچگونه نظر سیاسی و ریا و تزویر خالصاً و مخلصاً "برای ترویج ادب و مقابله و تصحیح دواوین از سال ۱۳۱۲ بدون وقفه و مشحون به نخبه شعراء و ادباء عصر و محدودی از حواری ادب دوست تاحین فوت وی دائرو برقرار بود و هم این انجمن تنها انجمنی بود که حاصل و نتیجه مشهود داشت. تصحیح و تحشیه خمس نظامی و دیوان جمال الدین اصفهانی و بسیاری از متون شعری و ادبی دیگر یادگار همین انجمن و نمودار عشق و

علاقه‌وافر وحید بکارشعرو ادب بود وهم او بود که بعدد سنین عمر خود آثار ادبی از خویش باقی گذاشت. فائده دیگر این انجمن مفاوضات ادبی اساتید و اجتماع دوستان و استماع بهترین آثار ایشان و تشویق و تکمیل مبتدیان و بالاتر از همه آشنائی و معارفه وابستگان و دلدادگان سخن از اقصی نقاط مملکت با یکدیگر و عقد پیمان الفت بین ایشان بود که بحمدالله هنوز رشته این الفت از هم نگسیخته و بازماندگان آن انجمن همچنان باهم بر سر عهد و پیمانند.

اعضاء این محفل انس کلا از مشاهیر شعراء عصر بودند که بسیاری از آنان بجوار رحمت حق شافته اندو منتهمیان از بازماندگان هم اینانند که بحمدالله امروز هریک از اساتید مسلم عصر و پاسداران مرز ادب فارسی بشمارند و مبتدیان از آنان نیز که بحق یا ناحق کجاده استادی بدوش میکشند خود را به نسبت آن انجمن از صدر نشینان انجمن ادب می نگارند.

کسانی که فیض صحبت وحید را در نیافته اند تعجب خواهند کرد اگر بدانند که آن مرحوم لاقلاً از پانزده سال قبل از مرگ خود غالباً "مریض و علیل و بحالتی بود که انسان در نظر اول گمان نمیکرد که اصلاً" در این مرد قوه تهرک و نشاط کار وجود داشته باشد تا چه رسد بفعلیت آن و انشاء آنهمه آثار گرانقدر و استغراق در کار تصحیح و تحشیه طبع آن مقدار از کتاب و شرح چندین هزار بیت از ابیات مشکل نظامی و جمال الدین و غیر آن.

لکن شناسای ذوق وحید و آشنابه نفسیات و خلق و خوی او میدانست که در باطن این جنه نحیف و مزاج علیل چه مقدار ودیعه الهی از شور و التهاب و نشاط و انجذاب نهفته است چندانکه در شبانه روز جز معدودی از ساعات استراحت آنی از خواندن و نوشتن و نمایاندن زوایای تاریک اشعار اساتید باز نمیماند و باعتقاد من وجود وحید و امثال او بهترین برهان دوگانگی جسم و نفس و تجرد نفس و اتصال آن بمبداء فیاض است.

گمان میکنم که هر گاه در مقام شناساندن وحید و تعریف دقائق روحی و فکری و ارزش آثار و آثار و خدمات ذی قیمت و مخلصانه او بادیب فارسی برآیم باید در سالهای در این باب افراد کنم و حق او را آنطور که شایسته و مستحق آنست بگرام.

اما من اکنون در این مقام چنین قسمی دارم و نه صفحات معدود مجله گنجایش شرح آنرا، و بهتر که این یادآوری را بباد خاطرهای از واپسین ایام عمر او و ذکر دقیق از احتضار و رجعت روح پاکوی بجوار رحمت الهی که هنوز هم بعد از بیست و یکسال خار خاری از آن دل بیقرار خود دارم در مجله مغلذگر نام تاهم مرا تسکینی از زحمت این خار خارو هم خوراندگان را اطلاع بر کیفیت مرگ و انقطاع بزرگترین شاعر قرن اخیر از من به یادگار بوده باشد.

بیاد دارم که در آخرین شب انجمن که در خیال هیچیک از ما خاموشی شمع نورانی آن و تفرقه چنان جمعی دیرگسل نمیگذشت چند لحظه پس از ورود بوسیله خادم صمیم حمیم آن مرحوم یعنی آقازین العابدین رحمة الله علیه که شرح محبت و عشق وفنای او در وحید و دلسوزی و اهتمام او در کار مجله و سلوک بادی و تواضع مفروطی نسبت بمشترکان مجله عموماً " و دوستان نزدیک وحید خصوصاً " مبحثی جداگانه لازم دارد و از عجایب اتفاقات و اتحاد بین ظاهر و باطن آن دو نفر آنکه بیش از چهل روز بعد از وحید در دنیا نماندند فراق مخدوم را تحمل نکرده و همچنان در روضه بهشتی برزخ خادم وحید شد باطاق دیگری که جزء اندرون خانه و محل استراحت وحید بود احضار شدم .

اورا دیدم که در طرفی از کرسی نشسته بود و پوستین همیشگی خود را بر دوش داشت چهره اش از تب برافروخته و سیاه و سینه اش از التهاب برونشیت مزمن که در هیچ فصلی او را آسوده نمیگذاشت در خلعجان بود . پس از احوال پرسی بمن فرمود ((من امشب هم بعلت تب شدید و هم بسبب ابتلا یک چشم بآب مروارید از حضور در انجمن و دیدار رفقا و کار تصحیح و مقابله دیوان کمال الدین محروم خواهم بود . خوبست شما با ابلاغ سلام و عذر موجه من با قایمان به نیابت از من نسخه متن را بخوانید و با مقابله با نسخی که در دست دوستان است موارد اختلاف را یادداشت کنید)) منم بکیفیت دستور استاد عمل کرده و نیز کسالت ایشانرا بهمه دوستان اعلام نمودم .

آن شب جلسه همانند جلسات دیگر خاتمه پذیرفت و هر یک از اعضاء بطرفی رفتند در حالیکه از ما حتی شخص من که از نزدیک شاهد حال وحید بودم احتمال نمیدادم که آن شب آخرین شب انجمن است و شمع انجمن در حال سوختن و تمام شدن زیرا که وحید را بکرات و بلکه اغلب اوقات بهمین کسالت و کیفیت دیده بودیم و اینوضع برای ما ناشناخته و غیر معهود نبود تا هیچیک از ما را بتفکر در حال وی و جلوگیری از خطرهای احتمالی وادار نماید صبح آنروز بعیادت او رفتیم ، با آنکه فصل زمستان بود آسمان رنگی روشن و آفتاب اشعای سوزان داشت .

وحید را دیدم که تنها بروی نیمکت واقع در ضلع غربی حیاط اندرون خود نشسته بود و پوستین کذائی را همچنان بر دوش داشت ، از حالش جو یا شدم . فرمود ((تب دیشب تخفیف کلی یافت بحمدالله عالم بد نیست اما نگران عمل چشم و علاج قطعی آن هستم . طبیب دستور داده است که امروز مسهلی خورده و فردا یا پس فردا برای عمل بمریضخانه شوروی بروم)) .

اینرا هم بگویم که روسها از سالها پیش از آن زمان بعلت اشتراک مستشرقان روسی

در تصحیح و نشر آثار نظامی و همچنین ترجمه‌های بسیار شیرای وحید از اشعار پوشکین و سوابق ادبی دیگر علاقه و احترام وافر نسبت با آن مرحوم داشتند و با اینکه شبها نمیتوانست از منزل خارج شود غالباً "اورا بمجامع ادبی خود دعوت میکردند. بهمین جهات با احترام تمام و انجام دادن مقدمات امر از وی خواهش کرده بودند که در مریضخانه شوروی زیر نظر بهترین پزشکان آنجا بمداوای چشم خود بپردازد.

وحید از اینکه قهراً باید بمدتی نا معلوم از کار خواندن و نوشتن بیاساید اظهار نگرانی میکرد و من برای تسکین خاطر او بنقل شواهدی از سرعت عمل و کوتاهی ایام معالجه چشم در آب مروارید بیان کرده و درخواست کردم که هنگام عزیمت و رفتن بمریضخانه مرا هم بهمراه خویش بدانجا ببرد تا مرافقت من آن عقبه، پر دغدغه را پشت سرگذارد.

باری بیاد ندارم که شب دیگر یا دوشب بعد در حدود ساعت ۸ یا ۹ بعد از ظهر بود که شدت آهنگ کوبه در مرا مضطرب کردشخصاً " و سراسیمه بسوی در شتافتم. مثل این بود

که در باطن خود احساس خبر بدی میکردم. در بیرون خانه چشمم با آقای بهرام وحید دومین نرزنندذکور آن مرحوم افتاد که رنگی برافروخته و آهنگی لرزان داشت و در حالیکه دسته دوچرخه خود را در دست میفشرد با چشم گریان گفت:

((پدرم فوراً " شمار از برای اصفاء وصیت احضار کرده اند خواهش میکنم بی درنگ با من بیائید)) .

قلم بشدت فروریخت و نفسم بشماره افتاد. لباس بر تن داشتم و بدون فوت وقت با عجله بسیار با بهرام عزیز رهسپار خانه استاد شدم. با قرب جواری که با هم داشتیم شاید بیش از چندین دقیقه از آمدن آقای بهرام وحید نگذشته بود که من بر بالین وحید قرار داشتم. اما چه فائده که فاصله بین هست و نیست دمی است و سرحد بین حیات و ممات کمتر از قدمی. نه قرب جوارسودی داشت و نه طی مسافت با دویدن و عجله کردن. همین چند دقیقه که در زندگی عادی و ساعات حیات آدمی اصلاً به ما یاد رهسپار وادی عدم را مدتی طولانی است و چنان مینماید که سالها است رابطه وجودی او را با کالبد وی و کلیه علائق زندگی قطع کرده باشند.

بناچار بر بالین او نشستم و چندانکه فریاد کشیده و او را بنام خواندم اصلاً جوابی نشنیدم. زبان سخن آفرین وحید در کام خموشی فرورفته و چشمها بنقطه‌ای از اضلاع اطاق دوخته بود. التهاب عجیبی در سینه پر از گنجینه اش آشکار و آمد شد نفسهای تندش آمیخته با صوتی میهم و درهم کاملاً پدیدار بود، آخرین مرحله کشاکش جان و تن و باز به پسین دم وداع روح از بدن بچشم نمایان بود. چهره اش همچنان مانند ایام متبسم بود و از لرزش

لبهائی کف بر آورده اش چنان مینمود که زبانش به سرود سرد مرگ مترنم است . هرچه چشم و گوش بر لبانش فرا داشتم تا شاید آخرین نیروی حیات حرفی از آنچه که در دل دارد بر زبانش جاری سازد ممکن نشد ، سكرات موت و هیجان کشمکش جان و تن بحدی بود که عظمت و ابهت آن مرا بر جای خشک کرد ، آنقدر ملتهب و بیچاره شده بودم که قدرت تفکر و طاقت انجام دادن کار از من سلب شده بود و هیچ نمیدانستم که چه باید بکنم یا اصلا در اینحال چه کاری از من ساخته خواهد بود . دریافتم که وجود من در اینوضع برای خود من نیز مفید فایده ای نیست تا چه رسد برای محتضری که در پنجه قدرت مرگ با کمال عجز و انکسار دست و پا میزند و بر آنچه که ورای وجود درهم ریخته او میگذرد نمیتواند علم و اطلاعی داشته باشد . فاضل محترم آقای مجدالعلی بوستان داماد شریف آن مرحوم و آقای زین العابدین در اطاق حضور داشتند . بی اختیار بطرف تلفون رفتم و با مرحوم دکتر رفیع امین (رحمة الله) که طبیب معالج و مورد احترام و اعتقاد وحید بود بمکالمه پرداختم معلوم شد که ایشان عصر همانروز بیعادت بیمار آمده و چون آثار مرگ را بعلت عدم کفایت قلب و گردش خون مشاهده کرده بود مرگ را حتی و عیادت مجدد را بیمورد تشخیص داده بود و مسلم شد که خوردن مسهل و اطلاق معده در شب سرد زمستان و سرما خوردگی مجدد علت قریب موت را آماده کرده و انقطاع رشته اتصال جان و تن را موجب گردیده بود .

در این هنگام به تنهائی با حضور آقای زین العابدین مرحوم که با وجود کبر سن از مرگ بیم داشت و از آذاب و سنن شرعی هیچ اطلاع نداشت نزدیکان را از اطاق بیرون رانده و به انجام دادن تکلیف واجب و مستحب دینی پرداختم . در حینیکه محتضرا رو بقبضه نهاده و مشغول ذکر و دعا بودم دیدم در اطاق باز شد و جناب آقای هادی هائری باتفاق آقای دکتر تاجبخش (آصف الحکما) فراز آمدند .

دکتر بی جهت آمبول کافری به بدن دردمند محتضر تزریق کرد و با آه و افسوس در معیت آقای هائری از در خارج شد .

دیگر چیزی نگذشت که بانجام آخرین اعمال پرداختیم و سایر لوازم ارتحال را آماده ساختیم ، بالاخره آخرین نفس هم بر آمد و مرغ جان وحید بشاخسار علیین عروج کرد . بناچار با طاق دیگر رفته و پایان کار را ببازماندگان ملتهب اعلام کردم و در حالیکه از شدت بیقراری و گریه و زاری بحال عجیبی در افتاده بودم آنشب را تا قریب بصبح در همانجا ماندم و با آقای مجدالعلی و مرحوم آقای زین العابدین در یکی از اطاقهای جنوبی خانه باه و افسوس و درینغ و اندوه بر مرگ استاد گذراندم و از اینکه دست مرگ اینقدر مهلت نداد که دهان وحید به وصیت باز شود بسیار متأسف بودم و نیز زاندر پیشه اینکه آیا موضوع وصیت چه

بود که آن مرحوم مخصوصاً "مرا از بین اقربا و دوستان دیگر و کهن سالان محرب تر برگزیده بود مرا سخت بی آرام کرده بود .

صبح آن شب دوستان نزدیک آن مرحوم را برای تشییع جنازه و مراسم تدفین خبر کردیم . آنچه با ظرم مانده است مرحوم آزاد مرد بزرگوار میرزا احمد خان اشتری و جناب آقایان آقا میرزا هادی اشتری و فاضل دانشمند آقای محمد علی ناصح و فاضل ارجمند آقای مجدالعلی بوستان و شاعر ادیب نامدار آقای محمد علی نجاتی و بازماندگان مرحوم وحید و مرحوم بینش آقای اولی و مرحوم صابر همدانی در کلیه مراسم از تغسیل و تکفین حضور داشتند . و هنگامی که بدن نحیف او را خاک می سپردم بیاد دارم جز من که دقیقه‌ای از جزع و گریه آرام نداشتم مرحوم بینش نیز بتلخی میگریست و من در تمام مدت آهسته با هنگی حزین باین بیت شریف رضی مترنم بودم .

ارایت من حملوا علی الاعواد ارایت کیف خبا ضیاء النادی

مرگ استاد گذشته از اندوه فراق و تلف بر ضیاع صحبت و هجران آن روی نمکین و گوشتار شیرین و خوی آرام او و عادت بملاقات هفتگی در ظرف چندین سال که شبهای دیگر را بامید شب دیدار و ادراک محضر او بسر میبردیم و اخیراً " شیز بسبب قرب جوار چه بسیار که هر دو تن بانس و لذت به صحبت یکدیگر شادگام بودیم بر من ضربهای زد که مدتها از همه مأیوس و ناامید و در اندیشه مرگ و انقطاع ایام صحبت یاران عزیز بحکم جوانی و شدت عواطف و رقت احساسات بودم و همین حیرت و بیدلی سبب بود که حتی نتوانستم یک بیت هم در رثای استاد و وظیفهای را که اخلاقاً از دیگران بر اثر تمادی صحبت و مزید الفت بر عهده داشتم بانجام برسانم . هر چند که سایر گویندگان این مهم اخلاقی را کفایت کرده و به بهترین قصائد و قطعات حق وحید را اداء فرمودند .

این بود خاطرهای از مرگ استاد و آخرین ساعات و دقائق عمر پر حاصل و گرانقدر او . خداوند متعال روح عرشی آشیان او را در نشاء برزخی بغضل شامل و کرم کامل خود به نعمات بی نهایت متنعم و قنبر پاک او را روضهای از روضات جنات قرار دهد که در حدیث قدسی آمده است (القبر روضه من ریاض الجنته و حفره من حفر النهران) این نوشته استادانه و مؤثر بقلم استاد امیری در شمارهای ۹۸ دوره سی و دوم (سال ۱۳۴۲) ارمغان درج شده بود و با اجازه ایشان و عموزاده ارجمند آقای وحیدزاده در این یادنامه نقل گردید .

از آقای امیری مقاله محققانه و مفصل دیگری نیز در مجله خاطرات وحید درج گردیده است که قطعا از نظر علاقمندان گذشته است .